



خطبه اول:

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم جميعاً و رحمة الله و بركاته، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين الصلوة و السلام على سيدالنبيين حبيب اله العالمين ابالقاسم المصطفى محمد (ص) و على عترته و اهل بيته اجمعين. قال الحكيم فى كتابه الكريم بسم الله الرحمن الرحيم «قال يا بنى انى ارى فى المنامه انى اذبحك قال يا ابت افعل ما تأمر ستجدونى ان شاء الله من الصابرين» عيد بزرگ قربان، قربانى به درگاه خدا، يعنى گذشتن از بهترين و عزيزترين شىء. حقيقاً امتحان سختى براى ابراهيم بود، اينکه خدای رحمان مى فرمايد ابراهيم را آزموديم، آنگاه او را امام امت قرار داديم. «و اذ ابتلا ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن» از جمله امتحانات سخت اين بود که همسرش هاجر و اولين فرزندش اسماعيل را در يك بيابان بگذارد. از طرف خدا مأموريت پيدا کرده بود که اين کار را انجام دهد. اما کارسختى بود. همسر جوانش و پسر بچه دسته گلش را در بيابانى که هيچ آبادى ندارد چگونه مى تواند انسان دل بکند اما ابراهيم اين کار را کرد چون فرمان خدا بود، البته خداوند در نتيجه چه عزت بزرگى به او دا. قبيله جرهم دامدار بودند، بيلاق و قشلاق مى کردند. از پشت کوههاى مکه مى رفتند. مشاهده کردند که پرندگان به يك

سمتی پرواز می‌کنند. دامداران می‌دانستند هر سمتی که پرنده می‌رود آنجا آب و یا غذا هست. مسیر پرندهگان را در پیش گرفتند و به مکه رسیدند. دیدند یک زن و یک کودک در این بیابان تنها هستند. ابتدا تعجب کردند و با خود گفتند نکند اجنه باشد و انسان نباشد. پرسیدند جن هستی یا انس؟ گفت هاجر هستم همسر ابراهیم خلیل. خلیل خدا یعنی دوست خدا. آنها دیدند که آنجا چشمه آب جریان دارد، زمزم پیدا شد، موقعی که ابراهیم هاجر و اسماعیل را تنها می‌گذاشت یک کوزه‌ی آب کنارشان گذاشته بود، از چشمه خبری نبود، هاجر در طلب آب از صفا به مروه و از مروه به صفا می‌رفت. در لحظه‌ای که نگران کودکش بود و به او نگاه کرد، دید از زیر پای اسماعیل چشمه جوشید، از دور صدا زد زمزم زمزم، آهسته آهسته مبدا بچه ام را با خودت ببری. قبیله جرهم وقتی چشمه آب را دیدند گفتند اجازه می‌دهی ما دامها را بیاوریم تا ازین آب استفاده کنند؟ گفت باید همسرم بیاید و اجازه بدهد. ابراهیم آمد و اجازه داد. بعد مأموریت پیدا کرد خانه خدا را بسازد. بعد از آنکه اسماعیل رشد کرد و نوجوان شد. «قال یا بنی انی اری فی المنامه انی اذبحک» گفت پسر من مأموریت پیدا کردم تو را سر ببرم و قربانی کنم. الله اکبر. پدر بچه را سر ببرد؟ «فانظر ما ذا تری» بنگر. شما خودت چه تصمیمی داری؟ چگونه قضاوت می‌کنی؟ «قال یا ابت افعل ما تأمر» پدر معتل نکن. اگر امر الهی دتاری اجرا کن. «ستجدونی ان شاء الله من الصابرين» من امید دارم که مرا از صابرين بیابی. «فلما اسلما» هر دو تسلیم فرمان خدا شدند. «و تلهوا بالجبین» بچه را خواباند و روی خاک گذاشت. «و نادیناه ان یا ابراهیم» آماده‌ی ذبح شده بود که خطاب آمد ای ابراهیم دست نگهدار «قد صدقت الرؤیا» آن مأموریتت را انجام دادی. تصدیق گرفتی. «انا کذلک نجزی المحسنین» اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. خدای رحمان نمیخواست او اسماعیل را سر ببرد. میخواست ببیند فداکاری او تا کجاست؟ آیا آماده هست برای این دستور یا نه؟ ابراهیم آمادگی خود را بدون تردید و ترس و وحشت و با حال آرامش به نمایش گذاشت. «انه هذا هو البلاغ المبین و فدیناه بذبح عظیم» در عوض قربانی اسماعیل ذبح عظیم دادیم. جبریل قوچ آورد. قوچ کجا و اسماعیل کجا؟ این ذبح عظیم چیست؟ وقتی که جبرئیل آمد و قوچ آورد ابراهیم دست بردار از ادامه کار ابراهیم گفت ای کاش قوچ نمی‌آمد و جبرئیل فرمان جدید نمی‌آورد و من امر خدا را اجرا می‌کردم و در مسیر اطاعت فرمان خدا بیشتر می‌سوختم. الله اکبر. فهم و درک را بنگر. در مسیر انجام فرمان خدا من می‌سوختم و می‌ساختم، قلبم در راه اطاعت فرمان خدا بیشتر به درد می‌آمد. همچین آرزویی کرد. خطاب آمد: ابراهیم! در میان بندگان من چه کسی را بیشتر دوست داری؟ ابراهیم قبلاً از جبرئیل ظهور پیغمبر خاتم که نامش محمد(ص) است را شنیده بود و از جبرئیل اوصافش را شنیده بود گفت صاحب آن نام، خاتم پیغمبران را از همه بیشتر دوست می‌دارم. بعد سوال شد او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت او

را بیشتر از خودم دوست می‌دارم. فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت فرزند او را بیشتر دوست می‌دارم. گفت: حالا می‌خواستی دلت بسوزد و در راه اطاعت فرمان خدا دلت بیشتر به درد بیاید به تو بگویم که فرزندش حسین را در صحرای کربلا سر می‌برند. «و فدیناه بذبح عظیم».

پروردگارا از بندگان امتحان می‌گیری، به بزرگوار و کرم و رحمانیت و رحیمیت امتحان ما را آسان بگیر. اگر امتحان سخت باشد کار مشکل می‌شود. ما ابراهیم و اسماعیل نیستیم اما آناه را دوست داریم. ما حسین ابن علی نیستیم اما او را دوست داریم.

پروردگارا ما را از شفاعت آنها محرم نگردان.

ما را در مسیر عبودیت و بندگی و تقوا یاریمان بگردان.

{ بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد صدق الله العلي
العظيم }

پایان خطبه اول //

خطبه دوم:

اللهم صلّ على محمد و آل محمد ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ
التَّبِيِّينَ حَبِيبِ إِلهِ الْعَالَمِينَ ابْنِ الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ وَعَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِ الشَّبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ
بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ

الْمُنْتَظَر . اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحَجَّهَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَّلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَدَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُثَمِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا .

صلوات ...

اوصیکم عباد الله و نفسی بتقوالله ؛ برادران و خواهران ، توجه به خدا ؛ پرهیز از نافرمانی خدا ؛ پرهیز از معصیت و گناه ؛ انجام واجبات ؛ مایه ی عزت است برای انسان . { } یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَي تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ { } ایمان به خدا ، ایمان به پیغمبر ؛ جهاد در راه خدا ؛ عناوین ارزشی و ارزشمند است . اللَّهُمَّ انصُرِ الْإِسْلَامَ وَ الْمُسْلِمِينَ ؛ اللَّهُمَّ انصُرْ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ . و مرابطیهم . آقا امام زین العابدین سلام الله علیه در صحیفه ی سجادیه ، دعای بیست و هفتم ؛ فرازهای متعددی درباره ی مرزداران بیان فرمودند . مومنین ، دوستان ؛ ما الآن در داخل کشور ، ناامنی نداریم ؛ اما این امنیت به چه قیمتی است ، واقعاً گاهی شنیدن کی بود مانند دیدن . من چند روز قبل ، توفیق پیدا کرده بودم رفته بودم قسمت نوار مرزی ، آذربایجان غربی ؛ نقطه ی صفر مرزی ایران و ترکیه . هفتاد کیلومتر نوار مرز در اختیار فرزندان رشید لشگر ۲۵ کربلای مازندران است . بچه های سپاه . ۷۰ کیلومتر . مرز ، حفاظ ندارد ، سیم خاردار و دیوار ندارد . آزاد است . در یک قسمتی هم یک رودخانه ای که کوچک است عرضش شاید به چهار تا شش متر حداکثر به ده متر نمیرسد . و از سمت ترکیه رها است . خب مناطق کوهستانی و روستاهای کوچک و دورافتاده ، ولی استکبار جهانی برای ترکیه انگیزه ندارد که ایجاد ناامنی بکند ؛ حالا خود ترکیه ، اهل ترکیه ، یک جمعیت معارضی دارند به نام اسم مخففش pkk ؛ ولی عوامل استکبار ، از داعشی ها و سایر گروه های نفاق و منافقین ، تلاش دارند ورود پیدا کنند به مرزهای مهوری اسلامی ؛ اما فرزندان رشید این منطقه ، شب و روز ایستاده اند . ببینید ، اشرار دزدکی می آیند ، خبر که نمیکنند کی میخواستیم بیاییم . آنها ممکن است یک ماه بخوابند ، استراحت بکنند ، برنامه میریزند و تصمیم میگیرند و یک وقتی که بچه های ما خبر ندارند حمله کنند . پس بنابراین ، ناچارند همیشه آماده باش عمل کنند . گاهی برای نیروهای مسلح ، در یک شرایط استثنایی آماده باش میزنند ؛ اما آنهایی که در نوار مرزی اند همیشه در حال آماده باش باید باشند . مخصوصاً در فصل زمستان ، سرمای آنجا بسیار شدید است و برف زیاد است ، تردد زمینی امکان ندارد ، به وسیله ی هلیکوپتر نیرو جابجا میشود ، عوض میشود . همین الان ، در ارتفاع ۳۳۰۰ متری ، ما رفتیم آنجا مقرر بوده . این سمت مقرر ما و آن سمت مقرر دولت ترکیه که پاسگاه دارد ، ولی مأمورین آنها از داخل پاسگاه خودشان بیرون نمی آیند و کاری به بیرون ندارند . این سمت است که باید

مراقب باشند ، البته ما ۳۲ مقرر را حضور پیدا کردیم . چون خیلی کم و به ندرت افراد میروند آنجا ، مگر غیر از خود برادران سپاهی ، لذا بچه ها خیلی خوشحال شده بودند ، خدا میداند ما از خوشحالی آنها چقدر خوشحال شدیم . آنقدر آفتاب در روز سوزان است و سرما در شب آزار دهنده است ، که بچه ها رنگ چهره شان سیاه شده بود . بعضی ها را که خوب میشناختیم اینجا ، آنجا ابتداءً نشناختم ، میگفتند حاج آقا من فلانی ام ، بعد میفهمیدم که آری ، فلانی است . خدایا ، مرزداران ما را در کف حمایت خود محفوظ بدار ؛ مقام معظم رهبری هم نسبت به مرزداران ، اخیراً تفقد بسیار جدی در شأن امامت و ولایت از ایشان فرموده بودند .

انقلاب در پدید آمدن فداکاری داشت ، در تداوم و نگاه داری ، اگر فداکاری بیشتر از اصل انقلاب نخواهد ، قطعاً کمتر نیست . اگر فداکاری نباشد ، نمیگذارند اسلام در اقتدار قدرت بماند . اسلامی که تمام قدرت های استکباری در جنگ پشت صدام ایستاده بودند ، همین الان داعشی های پلید را همه ی قدرت های استکباری کمک کردند ؛ اما به فضل الهی ، اراده ی ایمانی رزمندگان ، چه در سوریه ، چه در عراق ، حزب الله لبنان ، عزیزانی که از جمهوری اسلامی ایران رفتند ، عزم و ایمانشان ، استقامتشان ، خم به ابرو نیاوردنشان ، بحمد الله امروزه دارد شرّ داعش را از سوریه و عراق کوتاه میکند و ریشه کن میکند . بعضی ها تازه به دوران رسیده که اوایل انقلاب را ندیدند و آن استقامت ها را ندیدند ، این روز ها در رسانه ها حرف هایی مطرح میکنند مبنی بر اینکه ما تندروی کردیم . حتی بعضی از آقازاده ها هم متأسفانه ، بعضی از فرزندان شهدا هم حتی به تبع آنها . همین دیروز دیدم در روزنامه ، فرزند شهید بزرگوار مطهری ، بچه اش می آید میگوید که « ما نسبت به جمعیت نُهضت آزادی بد رفتاری کردیم ! . » نُهضت آزادی که صریحاً اعتقاد داشتند باید برای اداره ی حکومت روحانیت دخالت نکند ؛ امام اینها را نفی کرد و محکوم کرد ؛ خود شهید مطهری سخت حساس بود . درود خدا بر او باد ؛ نسبت به جریان نُهضت آزادی ، حساسیت خاصی داشت شهید مطهری ؛ اما حالا بچه هایی که جنگ را ندیدند اصلاً ، یا سن و سالی هم داشتند ، ولی حضور پیدا نکرده بودند ، راحت زندگی کردند ، الانه لب باز میکنند ، حرف های دشمن شاد کن میزنند .

اینجا من هفته ی قبل داشتم مختصری تشکر می کردم از زحمات شهردار گذشته . بعضی ها در فضای مجازی منتشر کردند که آقا ما فرزند شهید را آوردیم جای ایشان ، توقع داشتیم که امام جمعه استقبال کند . مومنین ، خوب دقت کنید ، اگر فرزند شهید را به عنوان شهردار پیشنهاد میکردند ، از ما حمایت ندیده بودند گله کنند . اما استفاده ی ابزاری از فرزند شهید ، از عنوان شهید ، بسیار زشت است . استفاده ی ابزاری ، دون شأن شهید و

فرزند شهید است . یعنی چه استفاده ی ابزاری ؟ اگر واقعاً قبول داری ، پیشنهاد کن به عنوان شهردار . شما الآن فرزند شهید و عنوان شهید را سپر بلا قرار میدهی ، برای اینکه مثلاً فردا یا خودت یا فرد مورد نظر خودت را جایگزین بکنی؟! ؛ مقام معظم رهبری ، نسبت به دولت ها ، با آنکه گله هم داشت ، حرف هم داشت ، اما حمایت و تشکر میکرد ؛ اگر حمایت و تشکر نمیکرد ، کارها یا پیش نمیرفت یا بسیار به کندی پیش میرفت . باید خدمات مسئولین شهر را آدم میبیند تشکر بکند . این تشکر وظیفه ی اخلاقی و عقلی و شرعی است . خب حالا گفتند که نساجی شماره ی یک ، کارگران یک سال است حقوق نگرفتند . خب اگر واقعاً راست است این حرف ، پس چه هنری داشت شهردار قبلی که آرام نگه داشته بود ، یک سال حقوق نگرفتند و صدایشان در نیامده بود . حد اقل هیچ کسی پیش من نیامدند از حقوق نگرفتن شکایت بکنند . اما دوسه نفر آمده بودند شکایت میکردند که شهردار با ما بد برخورد میکند . پرسیدم چرا اینها آمدند و چرا گله دارند و چرا با اینها بد برخورد کردی؟ ؛ شهردار گفت که آقا اینجا کارخانه است، باید کارکنند ، اینها میگویند ما بگردیم و فقط نظارت کنیم . من اینجور آدم نمیخواهم ، میخواهم کار کنند اینجا ، امتیاز نظارتشان را هم پرداخت میکنیم . خب ببینید ، پول نداشت ، کارخانه ورشکسته بود ، واقعاً ما تعجب کرده بودیم که چگونه جرئت کرد این آدم بیاید کارخانه را خریداری بکند به نام شهر بماند ؟ . برای اینکه چیزی نداشت و با دست خالی اقدام کرد . ولی تا این لحظه این هنر را داشت ، سر و صدا آنجا در نیامده بود . داشت اداره میشد و پیش میرفت . الآن هم شما به خواست خدا بخت اداره کنید ، ما شما را هم دعا میکنیم ، شما را هم تشویق میکنیم . بنده ی طلبه در قائم شهر، فامیل ندارم ، با هیچکسی هم دلبستگی هم ندارم ، هرکسی درست عمل کند ، مخلص و دعاگویش هم هستیم ، اما اگر نه ، بخواهند دنبال اهداف شخصی خود و دنبال اهداف سیاسی و جریانی باشند ، منافع مردم را آدم ببیند که در خطر است، ناچار است که حرف بزند . الآن واقعاً آن قصه ی پل میدان جانبازان ؛ خب یک تصمیم فردی مال شهردار صرف نبود که . تصمیم مال شورای ترافیک ، و کمیته ی فنی در استانداری ، در اداره ی کل راه و ترابری ، و صرفاً اجرایش را شهردار داشت اجرا میکرد . خب این الآن به این سبک بماند ، واقعاً مشکل هم برای اهالی است و هم برای رهگذران ؛ باید به سرعت تمام بشود . آنوقت الآن بگویم که آنجا مردم خوشحال شدند که متوقف شده ؛ متوقف بشود ، خسارت بیشتر است برای آن اهالی . آیا کسی هم تصور میکند که باید آن پل خراب بشود؟ واقعاً آدم تعجب میکند ، چگونه میخواهند شنونده را غافل کنند و تحمیلی بیاورند حرفهای خودشان را به شنونده . خود آن روز ، آقای فرماندار ایستاد کلنگ زنی این پروژه ، گفته بود که این تصمیم نظام است . یعنی تصمیم فردی نیست . مجموعه ی مدیران ، مجموعه ی دست اندرکاران تصمیم گرفتند برای این پل

مشابه این پل در بابل میدان کشوری و در ساری در میدان خزر هست ؛حالا اگر اینجا شده نه ، نباید بشود؟
اگر دونفر ، چهار نفر اصرار داشتند که نباید بشود ، حتماً میدان باشد، منافع دونفر چهار را نباید مقدم داشت
بر منافع عمومی . خب اگر این پل هرچه زودتر به ثمر برسد ، تردد آسان میشود ، برای خود اهالی هم رفع
مشکل میشود . ولی ادامه ی این وضع به مصلحت نیست . الآن هم به عزیزان منتخبین شورای شهر ، که
منتخب مردمند و مورد احترام ما هستند ، مردم رأی دادند ، از ایشان خواهش میکنیم که سرعت ببخشند در
تصمیم گیری ؛ اگر این برادر عزیز ، جناب مهندس خنکدار ،فرزند سردار شهید خنکدار را مناسب میدانند ابلاغ
بدهند و پیشنهاد کنند برای ابلاغ که شهردار باشد . سرپرستی ، موجب تضعیف تشکیلات است . و اگر
میخواهند دیگری در این مسند باشد ، باز هم معرفی بکنند و معطل نکنند ، فشلی بیشتر ادامه پیدا نکند در
جریان امور داخل شهر .

پروردگارا ، همه ی ما را از وساوس نفسانی و شرور ابلیسی مصون و محفوظ بدار . پروردگارا ، مقام معظم رهبری را
طول عمر و دوام صحت به گرمیت عطا بفرما .

{ بسم الله الرحمن الرحيم ؛ والعصر ؛ ان الانسان لفي خسر ؛ الا الذين ءامنوا و عملوا الصالحات ؛ و تواصوا
بالحق و تواصوا بالصبر }

پایان خطبه دوم //